

مفاهیم حقوق بشری



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نژادپرستی زیست‌محیطی

نژادپرستی زیست‌محیطی (Environmental Racism) یکی از مهم‌ترین مفاهیم در حیطه عدالت زیست‌محیطی است که با نقض سیستماتیک حقوق بشر رابطه مستقیم دارد. این پدیده به توزیع نامتناسب آلاینده‌های زیست‌محیطی بر اساس نژاد و قومیت اشاره دارد و نشان می‌دهد که اقلیت‌های قومی چطور می‌توانند هدف اصلی تأسیسات آسیب‌زا و پسماندهای خطرناک باشند. این مفهوم در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی هم‌زمان با جنبش حقوق مدنی در وارن کانتی و کارولینای شمالی آمریکا گسترش یافت. بنجامین چاویس، از فعالان عدالت نژادی، در سال ۱۹۸۲ میلادی مفهوم «نژادپرستی زیست‌محیطی» را چنین تعریف می‌کند: تبعیض نژادی در سیاست‌گذاری‌ها و اجرای مقررات زیست‌محیطی، هدف‌گیری آگاهانه جوامع رنگین‌پوست برای احداث تأسیسات دفع زباله‌های سمی، پذیرش رسمی حضور آلاینده‌ها و مواد سمی در این جوامع و همچنین حذف نظام‌مند مردم رنگین‌پوست از جایگاه‌های رهبری در جنبش‌های زیست‌محیطی. مطالعات صورت گرفته در ایالات متحده حاکی از آن است که از میان معیارهای نژادی و اقتصادی، نژاد مهم‌ترین متغیر در تصمیم‌گیری برای مکان‌یابی تأسیسات پسماندهای خطرناک است. نژادپرستی زیست‌محیطی به طور خاص بر نابرابری‌های توزیعی متمرکز است که ریشه در نژاد و قومیت دارد. واضح است که نژادپرستی زیست‌محیطی تنها محدود به مرزهای داخلی دولت‌ها نیست، بلکه در مواردی این عمل رویه‌ای فراملی پیدا می‌کند؛ به طور مثال انتقال زباله‌های سمی ناشی از فعالیت‌های ساخت وسایل الکترونیکی از کشورهای توسعه‌یافته به کشورهای در حال توسعه آسیایی و آفریقایی به‌کرات دیده می‌شود. عمل نژادپرستی زیست‌محیطی امروزه توسط دولت‌ها عقب‌گردی به‌سوی میراث نژادی، استعماری و بردگی است. از جمله حقوق بنیادین بشری حق حیات است که از زمان به رسمیت شناخته‌شدن، معنای اصطلاحی مفهوم نژادپرستی زیست‌محیطی به‌کرات مورد خدشه و نقض آشکار قرار گرفته است؛ چراکه قرارگیری در معرض خطر آلاینده‌ها و سموم آلوده مانند ریزگردها، سموم، زباله‌ها و پسماندهای الکترونیکی احتمال مرگ‌ومیر در افراد را به طور آشکاری افزایش می‌دهد. در ماده سوم از اعلامیه جهانی حقوق بشر و بند اول ماده دوم از کنوانسیون اروپایی حقوق بشر چنین تصدیق شده است: «هرکس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد»؛ همچنین «حق حیات همه افراد می‌بایست به‌وسیله قانون مورد حمایت قرار گیرد و هیچ‌کس نمی‌بایست عمداً از حق حیات خود محروم شود...». از سویی دیگر نژادپرستی زیست‌محیطی نه‌تنها حقی بنیادین مانند حق حیات را مورد تعرض قرار می‌دهد، بلکه حق بر سلامت و محیط‌زیست سالم که از دیگر حقوق بنیادین بشری است را به‌خصوص در کودکان که آسیب‌پذیرتر هستند نیز مورد آسیب قرار می‌دهد؛ چراکه افراد به دلیل وجود آلاینده‌ها، سموم، کادمیوم، سرب، جیوه، آرسنیک و آزبست قهراً مورد آسیب قرار می‌گیرند. حق بر سلامت و محیط‌زیست سالم در ماده ۱۲ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تضمین شده است: «کشورهای طرف این میثاق حق هرکس را به تمتع از بهترین حال سلامت جسمی و روحی ممکن الحصول به رسمیت می‌شناسد...».



اصل تفکیک در مخاصمات



اصل تفکیک (The Principle of Distinction) یکی از قواعد اساسی حقوق بین‌الملل بشردوستانه است که به دنبال کاهش رنج‌ها و آلام ناشی از جنگ و مخاصمات مسلحانه و ایجاد توازن میان ضرورت نظامی‌گری و الزامات انسان‌دوستانه است. طبیعتاً رسیدن به چنین هدفی بدون رعایت اصل تفکیک در مخاصمات مسلحانه ممکن نخواهد بود. چراکه این اصل نظامیان را از غیرنظامیان و آن‌هایی که قادر به مشارکت در مخاصمات نیستند، تفکیک می‌کند تا میان ضرورت‌های نظامی و الزامات انسان‌دوستانه توازن برقرار شود. منظور از غیرنظامیان کسانی هستند که هیچ‌گونه مشارکت و نقشی در مخاصمات مسلحانه ندارند و مصون از حمله می‌باشند؛ مگر اینکه مستقیماً در جریان درگیری شرکت کنند. این اصل در مرکز و قلب حقوق بین‌الملل بشردوستانه قرار گرفته و می‌توان رعایت حقوق بین‌الملل بشردوستانه را بدون وجود این اصل ناممکن دانست. ممنوعیت حمله به غیرنظامیان در رأس این اصل قرار دارد؛ زیرا منظور از تفکیک نیز همین است که میان نظامیان و غیرنظامیان بایستی در حملات تفکیک قائل شد. ریشه این اصل در حقوق بین‌الملل عرفی است و به‌مرور در ماده ۴۸ پروتکل اول الحاقی به رشته تحریر درآمد. به گفته ماده مذکور، «طرف‌های مخاصمه باید همواره میان اهداف نظامی و غیرنظامی تمایز قائل شوند و فقط به اهداف نظامی حمله کنند». در کنار تحریر این اصل در پروتکل اول الحاقی، از آن تحت عنوان یکی از دو اصول اساسی حقوق مخاصمات مسلحانه یاد می‌شود. به همین سبب دولت‌ها نمی‌توانند برخلاف آن توافق کنند. مطابق نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری، دولت‌ها هیچ‌گاه نباید غیرنظامیان را هدف حمله قرار دهند و در نتیجه هرگز نباید از سلاح‌هایی که قادر به ایجاد تمایز میان اهداف غیرنظامی و نظامی نیستند، استفاده کنند. ضرورت نظامی هیچ‌گاه نمی‌تواند توجیهی برای ارتکاب اعمال ذاتاً ممنوعه از جمله حملات عمدی علیه جمعیت غیرنظامی باشد و یک هدف تنها در صورتی نظامی محسوب می‌شود که ماهیت، مکان، هدف و کاربرد آن کمک مؤثری به اقدام نظامی کند؛ بنابراین اصل تفکیک، قوی‌ترین سد حقوقی در برابر بی‌رحمی‌های جنگی و معیار نهایی مشروعیت رفتار در جنگ محسوب می‌شود. اصل تفکیک، حملات کورکورانه یا بی‌رویه را مطلقاً ممنوع می‌سازد؛ منظور از حملات بی‌رویه حملاتی هستند که الزامات تفکیک و تناسب را نادیده می‌گیرند، مانند حملات علیه اهداف غیرنظامی. حقوق بشردوستانه برای برخی اموال غیرنظامی حتی در صورت استفاده دوگانه، حمایت مضاعف قائل شده است؛ چراکه این اموال برای بقای یک جمعیت غیرنظامی حیاتی تلقی می‌شوند. اهمیت این حمایت آنجاست که ماهیت حیاتی این اموال برای بقای غیرنظامیان مانع از حمله به آن‌ها می‌شود؛ حتی در صورتی که هم‌زمان مورد استفاده نظامی نیز قرار داشته باشند. پیشرفت‌های تکنولوژیک و تغییر ماهیت جنگ چالش‌های جدید و بنیادینی را در مسیر اجرای اصل تفکیک ایجاد کرده است. به‌طور مثال، ظهور سامانه‌های تسلیحاتی خودگردان یکی از جدی‌ترین چالش‌ها برای تضمین رعایت اصل تفکیک است. اصل تفکیک نه‌تنها یک الزام هنجاری برای دولت‌ها بلکه سنگ بنای مشروعیت یک عملیات نظامی در مناطق درگیر مخاصمات مسلحانه بین‌المللی و غیر بین‌المللی است.

کنترل انسانی معنادار

کنترل انسانی معنادار (Meaningful Human Control) مفهومی تخصصی و در حال تحول در حقوق بین‌الملل است که به‌ویژه در حقوق بشردوستانه و حقوق بشر مطرح می‌شود. این مفهوم بیشتر به سیستم‌های تسلیحات خودمختار کشنده و به طور کلی‌تر، به کاربرد هوش مصنوعی در تصمیم‌گیری‌هایی مربوط است که می‌توانند پیامدهای جدی برای زندگی، کرامت و حقوق بنیادین انسان‌ها داشته باشند. کنترل انسانی معنادار به سطحی از نظارت، داوری و توانایی تأثیرگذاری انسان بر عملکرد یک سیستم مستقل یا خودکار اشاره دارد که برای حفظ اخلاق، مسئولیت‌پذیری حقوقی و انطباق با قوانین بین‌المللی ضروری است. این مفهوم در ابتدا در چارچوب مذاکرات سازمان ملل متحد تحت کنوانسیون تسلیحات متعارف خاص مطرح شد. هدف، تعیین آستانه‌ای برای درجه خودمختاری تسلیحات بود که عبور از آن، قابلیت انسان برای اعمال داوری اخلاقی و حقوقی را سلب می‌کند. هرچند بحث‌های اصلی آن در جنگ است، اما ملاحظات آن در حقوق بین‌الملل بشر نیز کاربرد پیدا می‌کند، زیرا تصمیم‌گیری‌های مبتنی بر هوش مصنوعی که فاقد کنترل انسانی کافی باشند، می‌توانند حق‌هایی چون حق حیات، حق آزادی، حق دادرسی منصفانه و کرامت انسانی را نقض کنند. این مفهوم شامل عناصری مانند کنترل متنی، کنترل فنی و داوری انسانی است. عنصر کنترل متنی به توانایی انسان برای تعیین مرزها و اعمال محدودیت‌های کلی بر یک سیستم خودمختار، پیش از استقرار آن مربوط می‌شود که شامل محدودیت‌های زمانی و جغرافیایی یعنی تعیین محل و مدت‌زمان مجاز برای عملیات سیستم و محدود کردن نوع اهداف مجاز و تعریف مجدد اهداف یا مأموریت‌ها در صورت لزوم است. کنترل فنی به توانایی انسان برای فهم و تأثیرگذاری مستقیم بر نحوه عملکرد سیستم در طول استقرار آن اشاره دارد که شامل شفافیت و قابلیت توضیح، قابلیت پیش‌بینی و قابلیت اطمینان و قابلیت مداخله و لغو است. مطابق با این عنصر، سیستم باید به‌صورت قابل‌اعتماد و مطابق با انتظارات عمل کند تا انسان بتواند خطرات آن را به‌درستی ارزیابی کند. همچنین انسان باید در زمان مناسب، توانایی فنی برای قطع عملیات، لغو حمله یا اعمال فرمان در فرآیند تصمیم‌گیری سیستم را داشته باشد. کنترل انسانی معنادار، فراتر از صرف فشردن یک دکمه یا نظارت غیرفعال است. این مفهوم تأکید دارد که داوری اخلاقی و حقوقی که برای تصمیم‌گیری‌های حیاتی ضروری است، باید توسط انسان و نه صرفاً الگوریتم، انجام شود؛ چرا که در حقوق بین‌الملل بشردوستانه تأکید می‌شود که تصمیم‌گیری در مورداستفاده از زور باید توسط انسان صورت گیرد تا اطمینان حاصل شود که حمله ضروری بوده و متناسب با هدف نظامی یا اجرای قانون است. از جهتی دیگر، کنترل انسانی معنادار تضمین می‌کند که یک عامل اخلاقی-حقوقی در زنجیره تصمیم‌گیری وجود دارد که می‌تواند در صورت نقض قانون یا وقوع آسیب، مسئولیت کیفری یا مدنی را بر عهده بگیرد. از منظر این مفهوم، تصمیماتی که به زندگی یا آزادی انسان مربوط می‌شوند، باید توسط انسان‌هایی که قادر به درک ارزش‌های ذاتی و زمینه‌ای هستند، گرفته شوند تا از سلب کرامت انسان توسط ماشین جلوگیری شود. به طور خلاصه، کنترل انسانی معنادار، یک استاندارد حقوقی و اخلاقی است که به دنبال تضمین این است که با افزایش خودمختاری سیستم‌ها، جوهره تصمیم‌گیری‌های حیاتی که مستلزم داوری انسان و رعایت حقوق بنیادین است، از دست نرود.



کنوانسیون سلاح‌های بیولوژیک



کنوانسیون منع توسعه، تولید و ذخیره‌سازی سلاح‌های بیولوژیک و سمی و انهدام آن‌ها (Biological Weapons Convention) که در سال ۱۹۷۲ تصویب و در ۱۹۷۵ لازم‌الاجرا شد، اولین معاهده چندجانبه خلع سلاح بین‌المللی است که یک دسته کامل از سلاح‌های کشتار جمعی را ممنوع می‌کند. ماده یک کنوانسیون مذکور، دولت‌ها را از توسعه، تولید، ذخیره، تحصیل و نگهداری عوامل بیولوژیک جهت استفاده‌های صلح‌آمیز منع نمی‌کند. ماده دو تعهد به انهدام یا انحراف این سلاح‌ها به مقاصد صلح‌آمیز را مقرر می‌دارد. ماده سه اعضا را از انتقال مستقیم یا غیرمستقیم این سلاح‌ها و همچنین کمک، تشویق یا وادار کردن کسی به ساخت یا تحصیل آن‌ها منع می‌کند. ماده چهار دولت‌های عضو را ملزم می‌کند که در چارچوب فرآیندهای قانون اساسی خود، اقدامات لازم را برای ممنوعیت و جلوگیری از فعالیت‌های ممنوعه در قلمرو و تحت کنترل خود اتخاذ نمایند. هرچند کنوانسیون سلاح‌های بیولوژیک مستقیماً یک معاهده حقوق بشر نیست، اما اجرای آن و منع سلاح‌های بیولوژیک اساساً بر پایه اصول حقوق بشر و حقوق بین‌الملل بشردوستانه استوار است. سلاح‌های بیولوژیک به طور ذاتی، مستقیماً حق حیات که اساسی‌ترین حق بشری است، را تهدید می‌کنند. ماهیت غیرقابل کنترل و کشتار جمعی این سلاح‌ها، منجر به مرگ‌ومیر در مقیاس وسیع و بی‌رویه می‌شود که نقض فاحش کرامت انسانی است. استفاده از این سلاح‌ها به شدت حق برخورداری از بالاترین استاندارد سلامت جسمی و روانی قابل‌دستیابی را، در اسناد حقوق بشری مانند میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به رسمیت شناخته شده است. نقض می‌کند. این سلاح‌ها نه تنها سلامت افراد هدف قرار گرفته، بلکه سلامت عمومی جامعه و زیرساخت‌های بهداشتی را نیز به خطر می‌اندازند. سلاح‌های بیولوژیک موجب ایجاد جراحات اضافی، درد و رنج غیرضروری، بیماری‌های طولانی و مرگ‌های وحشتناک می‌شوند که با اصل محدودیت در به‌کارگیری هر نوع جنگ‌افزار و منع استفاده از سلاح‌های ایجادکننده درد و رنج غیرقابل‌توجیه در ماده ۳۵ پروتکل اول الحاقی به کنوانسیون‌های ژنو کاملاً در تعارض است؛ چراکه این سلاح‌ها به دلیل طبیعت غیرقابل کنترل خود، اصل تفکیک میان نظامیان و غیرنظامیان را به طور کامل نقض می‌کنند. انتشار عوامل بیولوژیک، تمایزی بین اهداف نظامی و جمعیت غیرنظامی قائل نمی‌شود و تأثیرات آن از نظر جغرافیایی و زمانی محدود نیست. این کنوانسیون در واقع مکمل پروتکل ۱۹۲۵ ژنو است که استفاده از گازهای سمی و روش‌های جنگ بیولوژیک در جنگ را ممنوع کرده بود، اما تولید و ذخیره آن‌ها را ممنوع نکرده بود که در نهایت کنوانسیون سلاح‌های بیولوژیک با ممنوعیت توسعه و تولید، این خلأ حقوقی را پر کرد و هنجاری قوی‌تر و فراگیرتر علیه کل این دسته از سلاح‌ها ایجاد نمود. ماده ۱۰ کنوانسیون بر تعهد دولت‌ها برای تسهیل تبادل تجهیزات، مواد و اطلاعات علمی و فنی برای استفاده صلح‌آمیز از عوامل بیولوژیک و سمی، به‌ویژه برای توسعه اقتصادی و فنی کشورهای عضو، تأکید دارد. کنوانسیون سلاح‌های بیولوژیک، به‌عنوان سندی کلیدی در حقوق بین‌الملل خلع سلاح، با ممنوعیت مطلق این تسلیحات، در واقع تضمین‌کننده و تقویت‌کننده غیرمستقیم حقوق بشر بنیادین، به‌ویژه حق حیات و سلامت است و هسته مرکزی قوانین و هنجارهای حقوق بین‌الملل بشردوستانه علیه سلاح‌های کشتار جمعی را تشکیل می‌دهد.

حملات غیر فیزیکی

حملات غیر فیزیکی (Non-physical attacks) اعمالی هستند که حقوق اساسی افراد را نقض می‌کنند بدون اینکه لزوماً شامل تماس یا نیروی فیزیکی باشند. این مفهوم عمدتاً در زمینه‌های حقوق بشردوستانه بین‌المللی مطرح می‌شود، به‌ویژه با ظهور تهدیدهای نوین مانند حملات سایبری و جنگ اطلاعاتی. حملات غیر فیزیکی به اقدامات و رفتارهایی اشاره دارند که از طریق ابزارهای غیر جسمانی به افراد، گروه‌ها یا حقوق بنیادین آن‌ها آسیب جدی وارد می‌کنند و در حوزه مداخلات مسلحانه، تمرکز بر مفهوم حمله است. ماده ۴۹ پروتکل اول الحاقی حمله را به اعمال خشونت‌آمیز اطلاق می‌کند و تفسیر حقوقی از آرا قضایی در حال گسترش این مفهوم هستند. برخی حقوقدانان معتقدند که اعمال خشونت‌آمیز منحصر به اعمال فیزیکی نیست و حملات غیر فیزیکی که با قصد آسیب مستقیم انجام می‌شود را نیز در بر می‌گیرد. چالش اصلی در حقوق بین‌الملل، تشخیص اینکه چه زمانی یک عملیات سایبری با توجه به شدت، گستره، آثار تخریبی و قابلیت انتساب به دولت، می‌تواند به عنوان یک حمله مسلحانه در معنای ماده ۵۱ منشور ملل متحد تلقی شود، به‌ویژه اگر این حمله منجر به آسیب‌های مرگبار یا تخریبی معادل حملات متعارف شود. حملات غیر فیزیکی در قالب جنگ اطلاعاتی نیز از مصادیق مهمی هستند که قواعد اصل تفکیک و تناسب را به چالش می‌کشند. حملات غیر فیزیکی عمدتاً به عنوان اشکال مختلف خشونت، آزار و نقض کرامت انسانی مدنظر قرار می‌گیرد. از جمله موارد خشونت می‌توان به خشونت ساختاری که ناشی از ساختارهای ناعادلانه اقتصادی و اجتماعی که منجر به فقر، محرومیت از منابع اساسی و حقوق و سیستم‌های ظالمانه می‌شوند، اشاره کرد. مواردی مانند تحقیر و نابودی هویت‌های خاص، نژادپرستی، تبعیض جنسیتی و ایدئولوژی‌های استعماری که تجاوز و ستم را توجیه می‌کنند نیز، از موارد خشونت‌های فرهنگی هستند. سخنرانی‌ها و نوشته‌هایی که به طور سیستماتیک یا علنی هدف قرار دادن افراد بر اساس نژاد، دین، قومیت، یا گرایش جنسی را تشویق و ترویج می‌کنند و می‌توانند منجر به نقض حقوقی مانند حق بر عدم تبعیض و در نهایت آسیب روانی جدی شوند، از موارد حملات غیر فیزیکی به افراد هستند. تعیین آستانه شدت آسیب غیر فیزیکی که منجر به مسئولیت بین‌المللی یا جواز پاسخ نظامی می‌شود، در ذیل مواردی است که باعث می‌شود نتوان در مقابل حملات غیر فیزیکی ایستادگی و مقابله کرد. همچنین دشواری در اثبات و انتساب حملات غیر فیزیکی به یک دولت یا عامل دولتی، که گام اول برای تحقق مسئولیت بین‌المللی است، از دیگر چالش‌هاست. اما امروزه حقوق بین‌الملل به سمتی حرکت می‌کند که نوع ابزار از حیث فیزیکی یا غیر فیزیکی بودن آن اهمیت کمتری داشته باشد و نتیجه و اثر عمل، معیار اصلی برای فهم و درک موارد نقض حقوق بشر قرار گیرد.



پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای



پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (Treaty on the Non-Proliferation of Nuclear Weapons) در چارچوب حقوق بشر، به طور مستقیم به یک سری تعهدات بین‌المللی مرتبط است که هدف نهایی آنها حفاظت از حق بر زندگی و امنیت جمعیت جهان در برابر خطر فاجعه‌بار جنگ هسته‌ای و پیامدهای غیرانسانی آن است. اگرچه این پیمان که در سال ۱۹۶۸ برای امضا گشوده شد و در ۱۹۷۰ لازم‌الاجرا گردید، یک معاهده حقوق بشری به معنای سنتی نیست، اما مبانی و اهداف آن قویاً با اصول بنیادین حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بشر گره خورده است.

سلاح‌های هسته‌ای یک تهدید وجودی برای تمام بشریت و کره زمین محسوب می‌شوند. استفاده یا حتی تهدید به استفاده از آنها، حق اساسی بر زندگی که در ماده ۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر بدان اشاره شده است و امنیت شخصی میلیون‌ها نفر را به طور جدی و غیرقابل جبران نقض می‌کند. عواقب انسانی استفاده از این سلاح‌ها مانند آلودگی رادیواکتیو چنان گسترده و غیرقابل کنترل است که با هیچ یک از اصول حقوق بشردوستانه مانند اصل تمایز و تناسب سازگار نیست؛ چراکه از منظر حقوق بین‌الملل بشردوستانه، سلاح‌های هسته‌ای توانایی تمایز قائل شدن بین اهداف نظامی و غیرنظامی را ندارند، که این امر نقض اصول حقوق بین‌الملل بشردوستانه است. در سال ۱۹۹۶، دیوان بین‌المللی دادگستری در یک رأی مشورتی اعلام کرد که استفاده یا تهدید به استفاده از سلاح‌های هسته‌ای عموماً با قواعد حقوق بین‌الملل قابل انطباق نیست و بر تعهد به پیگیری خلع سلاح هسته‌ای با حسن نیت تأکید کرد. مهم‌ترین ستون در ارتباط با حقوق بشر، ماده ۶ پیمان است که کشورهای دارای سلاح هسته‌ای را ملزم می‌کند تا مذاکرات با حسن نیت برای یک معاهده خلع سلاح عمومی و کامل، از جمله خلع سلاح هسته‌ای، را پیگیری کنند. این تعهد، یک تعهد حقوقی مستمر و لازم‌الاجرا برای کاهش خطر هسته‌ای است که زیربنای تحقق کامل حق بر زندگی و صلح جهانی است. عدم پایبندی به این ماده به عنوان نقض تعهدات قراردادی و حقوق بین‌الملل عام قلمداد می‌شود. این معاهده با اتکا به اصول بشردوستانه و قواعد حقوق بشر، موضع حقوق بشر را با ممنوعیت مطلق سلاح‌های هسته‌ای به بالاترین سطح می‌رساند.

پرتال جامع علوم انسانی

اصل صلاحیت جهانی

مفهوم اصل صلاحیت جهانی (Universal Jurisdiction) در حقوق بشر، یک دکترین حقوق بین‌الملل کیفری است که به دولت‌ها اجازه یا حتی الزام می‌دهد تا افراد متهم به ارتکاب فجیع‌ترین جنایات بین‌المللی را، صرف‌نظر از محل وقوع جرم، ملیت متهم و ملیت قربانیان، تحت پیگرد قانونی قرار دهند. هدف تخصصی این اصل، جلوگیری از فرار مجرمان از مجازات و تضمین عدالت برای جرائمی است که جامعه بین‌المللی را در کلیت آن هدف قرار می‌دهند. اصل صلاحیت جهانی از این مفهوم بنیادین نشأت می‌گیرد که برخی جرایم آن‌چنان به منافع اساسی جامعه بین‌المللی خدشه وارد می‌کنند که هر دولت را ذی‌نفع و دارای صلاحیت برای پیگرد می‌سازند. این اصل از سایر انواع صلاحیت متمایز است. صلاحیت در اینجا نه بر اساس رابطه سنتی دولت با متهم یا مکان، بلکه بر اساس ماهیت فجیع جرم ایجاد می‌شود. این امر نشان‌دهنده این است که مجرمان مشمول این اصل، دشمنان مشترک بشریت محسوب می‌شوند. در بسیاری از موارد مربوط به این اصل، معاهدات بین‌المللی یک تعهد دوگانه بر دوش دولت قرار می‌دهند و دولت‌ها بایستی یا متهم را خود محاکمه کند یا او را به دولتی دیگر که صلاحیت پیگرد دارد، مسترد سازد. از جمله جرایمی که این اصل در مورد آنها مجری است می‌توان به نسل‌کشی، جنایت علیه بشریت، جنایات جنگی، شکنجه و دزدی دریایی اشاره کرد. این اصل به‌عنوان یک ابزار تضمینی برای احقاق حقوق قربانیان در مواردی عمل می‌کند که دولت دارای صلاحیت اولیه مایل یا قادر به پیگرد نیست. این اصل همچنین از طریق پیگرد بین‌المللی، ناقضان فاحش حقوق بشر را پاسخگو می‌کند و به این ترتیب، حقوق ذاتی و کرامت قربانیان را باز تأیید می‌کند، حتی اگر فاصله زمانی و مکانی با محل وقوع جنایت وجود داشته باشد. درحالی‌که دیوان کیفری بین‌المللی صلاحیت خود را اعمال می‌کند، اصل صلاحیت جهانی به دادگاه‌های ملی این امکان را می‌دهد که به طور هم‌زمان یا به‌عنوان جایگزین برای دیوان کیفری بین‌المللی در مبارزه با فرار از مجازات عمل کنند. مهم‌ترین چالش روبه‌روی این اصل، مسئله مصونیت‌های دولتی و مصونیت‌های مقامات عالی‌رتبه است که محاکم ملی را در اعمال این صلاحیت دچار تردید می‌کند. همچنین جمع‌آوری شواهد از سرزمینی دور و اعمال حقوق داخلی بر جرایم خارجی پیچیدگی‌های فنی و حقوقی زیادی به همراه دارد. برخی معاهدات، اعمال این صلاحیت را در صورت عدم استرداد اجباری کرده‌اند، اما در مورد جنایات جنگی و علیه بشریت، این عمل اغلب اختیاری است. به‌طورکلی اصل صلاحیت جهانی یک مفهوم پیشرو در حقوق بین‌الملل است که تلاش می‌کند تا با اعطای قدرت پیگرد به هر دولت، زنجیره فرار از مجازات را در برابر فجیع‌ترین نقض‌های حقوق بشر در سطح جهان درهم بشکند.



اعدام فراقضایی

اعدام فراقضایی (Extrajudicial execution) عملی است در جهت محروم کردن خودسرانه و غیرقانونی افراد از حق حیات توسط مأموران دولتی یا هر شخص یا گروهی که با تشویق، رضایت، یا سکوت دولت عمل می‌کند. این اعدام‌ها بدون رعایت تشریفات قانونی، بدون حکم قضایی صالح و خارج از هرگونه فرایند دادرسی عادلانه انجام می‌شوند. اعدام فراقضایی نقض فاحش و مطلق بنیادی‌ترین حق بشری، یعنی حق بر حیات است که در اسناد اصلی حقوق بشر تضمین شده است از جمله این اسناد می‌توان به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی اشاره کرد. ماده ۶ این میثاق به‌صراحت بیان می‌کند که حق ذاتی هر فرد بر زندگی باید به‌موجب قانون حمایت شود. هیچ‌کس نباید خودسرانه از زندگی محروم شود. اعدام فراقضایی دقیقاً همان محرومیت خودسرانه است. ممنوعیت اعدام فراقضایی به‌عنوان یک قاعده آمره و یک قاعده عرفی تلقی می‌شود که تخطی از آن در هیچ شرایطی مجاز نیست و هیچ دولتی نمی‌تواند در هیچ معاهده‌ای آن را نقض کند. در بیانی دیگر اعدام فراقضایی یعنی کشتار توسط مأموران دولتی یا با اطلاع و رضایت دولت که فراقضایی انجام شده و هدف از آن، مجازات بدون محاکمه بوده است. منظور از اعدام خودسرانه هرگونه سلب حیات غیرقانونی، از جمله اعدام فراقضایی و همچنین اعدام‌هایی است که با وجود حکم قضایی، فرایند آن عادلانه نبوده است؛ مانند صدور حکم اعدام برای جرایم جدی. اعدام فراقضایی زیرمجموعه‌ای از کشتارهای خودسرانه و غیرقانونی است که بر عنصر دولتی بودن و عدم وجود هیچ‌گونه فرایند قضایی تأکید دارد. این اعدام‌ها اغلب به‌عنوان ابزاری برای ارباب مخالفان سیاسی یا مجازات اعضای گروه‌های خاص استفاده می‌شوند. در حقوق کیفری بین‌المللی، اعدام‌های فراقضایی می‌توانند تحت عناوین جدی‌تر مورد پیگرد قرار گیرند. اگر اعدام‌های فراقضایی به‌صورت بخشی از حمله گسترده یا نظام‌مند علیه یک جمعیت غیرنظامی انجام شود، می‌توانند به‌عنوان قتل در قالب جنایت علیه بشریت مورد پیگرد قرار گیرند. در شرایط درگیری‌های مسلحانه، اعدام فراقضایی افراد محافظت‌شده مانند غیرنظامیان می‌تواند مصداق قتل عمد به‌عنوان یک جنایت جنگی باشد. به‌طورکلی، اعدام فراقضایی نه‌تنها نقض اساسی حق بر حیات است، بلکه نشان‌دهنده فروپاشی حاکمیت قانون و تبدیل دولت از حامی قانون به مجری خودسر مجازات است.



مناطق عاری از سلاح هسته‌ای

مناطق عاری از سلاح هسته‌ای (Nuclear-Weapon-Free Zones) مجموعه‌ای از ترتیبات و معاهدات منطقه‌ای است که به موجب آنها، دولت‌های عضو به طور داوطلبانه و بر اساس حق حاکمیت خود، تولید، تملک، استقرار یا کنترل سلاح‌های هسته‌ای در محدوده جغرافیایی تعریف‌شده خود را ممنوع می‌کنند. از منظر تخصصی حقوق بشر، این مناطق ابزاری حقوقی-امنیتی در سطح منطقه‌ای هستند که به طور غیرمستقیم و پیشگیرانه از حق بر حیات، حق بر صلح و حق بر محیط‌زیست سالم حمایت می‌کنند. مناطق عاری از سلاح هسته‌ای ریشه در ماده VII پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای دارند که حق دولت‌ها را برای انعقاد معاهدات منطقه‌ای به منظور تضمین عدم وجود کامل سلاح‌های هسته‌ای در سرزمین‌های مربوطه به رسمیت می‌شناسد. مناطق عاری از سلاح‌های هسته‌ای با ایجاد یک تعهد حقوقی لازم‌الاجرا در سطح منطقه‌ای، خطر مسابقه تسلیحات هسته‌ای و وقوع یک فاجعه هسته‌ای را کاهش می‌دهند. این امر مستقیماً به تضمین امنیت انسانی برای میلیون‌ها نفر در آن مناطق کمک می‌کند. در پیوند با این معاهدات، کشورهای دارای سلاح هسته‌ای، پروتکل‌هایی را امضا می‌کنند که در آنها متعهد می‌شوند از استفاده یا تهدید به استفاده از سلاح هسته‌ای علیه کشورهای عضو آن منطقه خودداری کنند. این امر سطح امنیت ساکنان منطقه را به طور چشمگیری افزایش می‌دهد. رابطه میان این مناطق و حقوق بشر نه صرفاً یک رابطه سیاسی، بلکه یک پیوند هنجاری-وظیفه‌ای است. حق بر حیات، صرفاً حق عدم کشته‌شدن نیست، بلکه مستلزم تعهدات اثباتی دولت‌ها برای محافظت از زندگی شهروندانشان است. سلاح‌های هسته‌ای بزرگ‌ترین تهدید برای این حق هستند. با حذف این سلاح‌ها از یک منطقه، دولت‌ها به طور فعال در جهت به‌حداقل‌رساندن ریسک و حفاظت مثبت از حق بر حیات افراد تحت حاکمیت خود عمل می‌کنند. معاهدات مذکور معمولاً آزمایش‌های هسته‌ای را نیز ممنوع می‌کنند. آزمایش‌های هسته‌ای باعث آلودگی رادیواکتیو گسترده، غیرقابل جبران و طولانی‌مدت محیط‌زیست و منابع طبیعی می‌شوند. با جلوگیری از این آلودگی، این مناطق به طور تخصصی از حق بر سلامت و حق بر محیط‌زیست پایدار نسل‌های حال و آینده حمایت می‌کنند. معاهدات مربوط به این مناطق با کاهش نیاز به هزینه‌های تسلیحاتی برای امنیت، به دولت‌ها اجازه می‌دهند تا منابع خود را به‌جای توسعه تسلیحات، صرف توسعه اقتصادی و اجتماعی کنند. این امر به طور غیرمستقیم از حق بر توسعه که یک حق بشری جمعی است، حمایت می‌کند. همچنین، این معاهدات حق استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای را برای مقاصد غیر انفجاری تضمین می‌کنند. مناطق عاری از سلاح هسته‌ای بخشی از رژیم خلع سلاح جهانی هستند که از طریق ایجاد تعهدات منطقه‌ای، در کنار ابزارهای جهانی مانند پیمان منع سلاح‌های هسته‌ای، هدف نهایی حقوق بشر یعنی دستیابی به جهانی عاری از سلاح‌های کشتار جمعی را تقویت می‌کنند. در نهایت باید خاطر نشان کرد این معاهدات نهادهای حقوقی هستند که با حذف تهدید هسته‌ای از یک جغرافیای معین، به طور عملی تعهد دولت‌ها به حفاظت از حق بر حیات، محیط‌زیست و سلامت شهروندانشان را تحقق می‌بخشند.



توسل به جنگ



مفهوم توسل به جنگ (resort to war) به طور مستقیم به محدودیت‌های حقوقی بین‌المللی بر استفاده از زور توسط دولت‌ها، به‌ویژه در چارچوب حقوق بین‌الملل عمومی و منشور ملل متحد، مرتبط است که هدف نهایی آن حفاظت از حق بر حیات و صلح است. در نظام حقوق بین‌الملل معاصر، دکترین حقوق توسل به جنگ که تعیین‌کننده قانونی بودن آغاز یک جنگ است، از زمان تأسیس سازمان ملل متحد دچار تحول ریشه‌ای شده است. ماده ۲ بند ۴ منشور ملل متحد، توسل به زور یا تهدید به آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر دولت را مطلقاً ممنوع می‌سازد. این ممنوعیت، سنگ‌بنای نظم حقوقی بین‌المللی است و به عنوان یک قاعده آمره در حقوق بین‌الملل عرفی شناخته می‌شود. ماده ۵۱ منشور به دولت‌ها حق ذاتی دفاع از خود را در صورت وقوع یک حمله مسلحانه می‌دهد. این حق باید فوری، ضروری و متناسب باشد و تا زمانی که شورای امنیت اقدامات لازم را انجام دهد، ادامه می‌یابد. فصل هفتم منشور ملل متحد به شورای امنیت اجازه می‌دهد تا برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، استفاده از زور را مجاز سازد. اگرچه حقوق توسل به جنگ به طور سنتی بخشی از حقوق بین‌الملل عمومی تلقی می‌شود، ارتباط تخصصی آن با حقوق بشر در تضمین حق بر حیات و جلوگیری از فاجعه انسانی است. ممنوعیت توسل به زور، بزرگ‌ترین تعهد اثباتی دولت‌ها برای حفاظت از حق بر حیات شهروندان خود و دیگران در برابر خطر فاجعه‌بار جنگ است. هرگونه استفاده غیرقانونی از زور نقض گسترده و سیستماتیک این حق است. صلح شرط اساسی برای تحقق تمام حقوق بشر است. توسل غیرقانونی به جنگ، نه تنها حق بر صلح را نقض می‌کند، بلکه محیطی را ایجاد می‌کند که در آن نقض فاحش حقوق بشر رخ می‌دهد. آغاز یا هدایت یک جنگ غیرقانونی اکنون در اساس‌نامه رم دیوان کیفری بین‌المللی به‌عنوان جنایت تجاوز جرم‌انگاری شده است. این جرم‌انگاری، فردی که مسئول بالاترین تصمیم‌گیری است را مستقیماً به‌خاطر نقض قاعده که نقض جمعی حقوق بشر است، پاسخگو می‌کند. حتی اگر یک جنگ تحت عنوان دفاع مشروع آغاز شود و قانونی باشد، رفتار طرفین در طول جنگ باید همچنان به طور کامل از اصل تمایز و تناسب پیروی کند تا از نقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه جلوگیری شود.

پرتال جامع علوم انسانی

سلاح‌های خودگردان



مفهوم سلاح‌های خودگردان (Autonomous weapons) که اغلب به‌عنوان ربات‌های قاتل نیز شناخته می‌شوند، در حقوق بشر به بحث‌های پیچیده‌ای پیرامون ماهیت انسانی تصمیم‌گیری برای سلب حیات، پاسخگویی حقوقی و تضمین اصول حقوق بین‌الملل بشردوستانه مربوط می‌شود. این بحث‌ها عمدتاً بر چگونگی تأثیر این فناوری بر حق بر حیات و کرامت انسانی متمرکز هستند. سلاح‌های خودگردان کشنده سامانه‌های تسلیحاتی هستند که پس از فعال‌سازی اولیه توسط یک اپراتور انسانی، می‌توانند بدون مداخله یا نظارت انسانی اضافی، اهداف را انتخاب کرده، بر اساس الگوریتم‌های خود به آنها حمله کنند و تصمیم به استفاده از نیروی کشنده بگیرند. این سیستم‌ها از سلاح‌های کنترل از راه دور یا سلاح‌های هوشمند که نیاز به تأیید نهایی انسان دارند، متمایز هستند. مفهوم سلاح‌های خودگردان چالش‌های بنیادینی را در زمینه حقوق بشر و حقوق بین‌الملل ایجاد می‌کند. حق بر حیات در ماده ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی تضمین شده و مستلزم آن است که سلب حیات، حتی در شرایط جنگ، باید تحت شرایط بسیار محدود و مشخصی رخ دهد. نگرانی اصلی این است که آیا یک ماشین می‌تواند به‌اندازه کافی دارای قضاوت و درک زمینه‌ای باشد تا تصمیم به کشتن را با دقت و در چارچوب قانون اتخاذ کند. سلب حیات توسط سلاح‌های خودگردان ممکن است به‌عنوان محرومیت خودسرانه از حیات تلقی شود، زیرا فاقد قضاوت اخلاقی و ارزیابی عینی است که در تصمیم‌گیری‌های انسانی وجود دارد. سلاح‌های خودگردان باید بتوانند به‌طور دقیق بین رزمندگان و غیرنظامیان و بین اهداف نظامی و اشیای غیرنظامی تمایز قائل شوند. این تمایز در میدان نبرد پیچیده و پویا، حتی برای انسان‌ها دشوار است و الگوریتم‌ها ممکن است در مواجهه با شرایط غیرمنتظره و ابهام‌آلود دچار خطای سیستماتیک شوند. یک سلاح خودگردان باید بتواند ارزیابی کند که آیا تلفات غیرنظامیان و خسارات وارده به اموال غیرنظامی در مقایسه با مزیت نظامی موردانتظار بیش از حد نخواهد بود. این ارزیابی نیازمند قضاوت کیفی و ارزشی است که ماشین‌ها به‌سادگی قادر به انجام آن نیستند. در صورت وقوع یک جنایت جنگی یا نقض حقوق بشر توسط یک سلاح خودگردان، تعیین مسئولیت کیفی تقریباً غیرممکن است. حقوق کیفری بین‌الملل بر قصد مجرمانه تکیه دارد که مفهومی منحصراً انسانی است. عدم پاسخگویی مؤثر به معنای نقض حقوق قربانیان برای جبران خسارت و تحقق عدالت است. موضع غالب در مجامع حقوق بشر و حقوق بشردوستانه، به‌ویژه توسط کمیته بین‌المللی صلیب سرخ و بسیاری از سازمان‌های مردم‌نهاد، بر لزوم حفظ کنترل معنادار انسانی بر تصمیم‌گیری‌های کشنده تأکید دارد. برخی از متخصصان استدلال می‌کنند که ماهیت غیرانسانی سلب حیات توسط سلاح‌های خودگردان مغایر با وجدان عمومی و کرامت انسانی است و باید به‌طور کامل ممنوع شود. حتی اگر ممنوعیت کامل محقق نشود، باید تضمین‌های حقوقی و عملی محکمی وجود داشته باشد تا اطمینان حاصل شود که انسان‌ها همیشه بر انتخاب هدف، محدوده عملیات و استفاده نهایی از زور کنترل کافی داشته باشند. سلاح‌های خودگردان در حقوق بشر در مورد تعریف حدود حاکمیت انسانی بر تصمیم‌گیری برای سلب حیات و هشدار می‌دهد که واگذاری این تصمیم به ماشین‌ها می‌تواند به تضعیف فاجعه‌بار اصول بنیادین حقوقی و اخلاقی منجر شود.

شکاف مسئولیت‌پذیری

شکاف مسئولیت‌پذیری (Accountability gap) به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن، نقض جدی حقوق بشر یا حقوق بین‌الملل رخ داده است، اما هیچ شخص یا نهاد حقوقی را نمی‌توان تحت یک سازوکار حقوقی مشخص مسئول یا پاسخگو دانست. به عبارت دیگر، فقدان یک مکانیسم قانونی مؤثر برای انتساب تخلف و اجرای عدالت و جبران خسارت برای قربانیان وجود دارد. شکاف مسئولیت‌پذیری یک مفهوم تحلیلی در حقوق بین‌الملل است که ناکارآمدی یا نقص‌های ساختاری در نظام‌های حقوقی برای تحقق عدالت را برجسته می‌کند. شکاف فنی زیر مفهومی است که پیوند علی بین عمل زیان‌بار و فرد یا نهاد مسئول از نظر فنی یا حقوقی قابل اثبات نباشد. به طور مثال چنانچه یک سلاح خودگردان کشنده به طور غیرقانونی به یک غیرنظامی حمله کند، به دلیل ماهیت تصمیم‌گیری مستقل ماشین، تعیین اینکه آیا مسئولیت متوجه برنامه‌نویس، فرمانده به علت نظارت ناکافی یا تولیدکننده است، به دلیل فقدان مفهوم قصد مجرمانه در ماشین، به یک چالش حقوقی تبدیل می‌شود و منجر به فرار از مجازات می‌شود. همچنین در مورد تصمیمات سیستم‌های پیچیده هوش مصنوعی، انتساب مسئولیت به یک انسان خاص به دلیل ماهیت جعبه سیاه بودن الگوریتم‌ها و وابستگی ماشین به یادگیری ماشینی دشوار است. شکاف صلاحیت نیز زمانی ایجاد می‌شود که علی‌رغم وجود عامل مسئول، هیچ دادگاه یا سازوکار حقوقی صلاحیت‌داری برای رسیدگی و اعمال مجازات وجود نداشته باشد. شرکت‌های چندملیتی که در کشوری مرتکب نقض حقوق بشر می‌شوند، اغلب در کشور مادر خود از مصونیت مدنی برخوردارند و در کشور میزبان به دلیل ضعف حاکمیت قانون یا فساد، قابل پیگرد نیستند. این امر یک خلأ صلاحیت و مسئولیت‌پذیری ایجاد می‌کند. مصونیت سران دولت‌ها و مقامات عالی‌رتبه در دادگاه‌های ملی در خارج از حوزه صلاحیت جهانی می‌تواند مانع پیگرد شود. حتی اگر شواهد روشنی از جنایات فاحش وجود داشته باشد. شکاف هنجاری نیز زمانی ظاهر می‌شود که یک عمل زیان‌بار و جدی برای حقوق بشر، هنوز به طور صریح و جامع در حقوق بین‌الملل یا حقوق داخلی جرم‌انگاری نشده باشد یا تعهد به پاسخگویی وجود نداشته باشد. برای مدت طولانی، فقدان یک معاهده الزام‌آور در مورد حق بر محیط‌زیست، پاسخگویی شرکت‌ها یا دولت‌ها بابت تخریب زیست‌محیطی مانند جنایت زیست‌محیطی را دشوار می‌کرد. هرچند این وضعیت در حال تغییر است که این مورد نمونه‌ای از شکافی در حدوده مسئولیت‌پذیری حقوقی است. شکاف مسئولیت‌پذیری به طور مستقیم حقوق قربانیان را نقض می‌کند؛ چراکه حق قربانیان برای دریافت غرامت و جبران خسارت که یک اصل بنیادین حقوق بشر است، بدون شناسایی عامل مسئول قابل اجرا نیست. وجود این شکاف، متخلفان را جسورتر می‌سازد، زیرا می‌دانند که مکانیسم‌های حقوقی برای انتساب جرم و مجازات، کارآمد نیستند و همچنین ناتوانی نظام حقوقی در اجرای عدالت، اعتماد عمومی به حاکمیت قانون و نظم بین‌المللی را تضعیف می‌کند.



استفاده دوگانه



استفاده دوگانه (Dual-use) به پدیده‌ای اشاره دارد که در آن فناوری‌ها، کالاها، نرم‌افزارها یا دانش که به طور معمول برای اهداف صلح‌آمیز و غیرنظامی مانند توسعه علمی یا کاربردهای پزشکی طراحی شده‌اند، می‌توانند به طور بالقوه برای نقض حقوق بشر، انجام جنایات بین‌المللی یا سرکوب‌های سیاسی مورد استفاده قرار گیرند. این مفهوم تخصصی، مرز مبهم میان نوآوری و سوءاستفاده را در پرتو تعهدات حقوق بشری دولت‌ها و بازیگران خصوصی برجسته می‌کند. مفهوم استفاده دوگانه به طور سنتی در حقوق بین‌الملل، به موضوع کنترل تسلیحات و عدم اشاعه مواد هسته‌ای یا شیمیایی در جهت تولید سلاح اطلاق می‌شد. اما در زمینه حقوق بشر، این مفهوم گسترش یافته و شامل هر فناوری می‌شود که پتانسیل نقض حقوق اساسی انسان‌ها را دارد. استفاده دوگانه چالش‌های حقوقی پیچیده‌ای را ایجاد می‌کند؛ چراکه دولت‌ها بر اساس حقوق بشر، یک تعهد اثباتی دارند که از حقوق افراد در برابر مداخلات غیرقانونی حفاظت کنند. کنترل فناوری‌های دوگانه، بخشی از این وظیفه حفاظت است. واکنش تخصصی نظام حقوق بین‌الملل برای مدیریت خطرات استفاده دوگانه، اعمال کنترل‌های سخت‌گیرانه بر صادرات است که شامل جلوگیری از انتقال فناوری‌های دوگانه به دولت‌هایی که سابقه سوءاستفاده از این ابزارها برای نقض سیستماتیک حقوق بشر را دارند، می‌شود. در نظام‌های حقوقی پیشرفته مانند اتحادیه اروپا هنگام صدور مجوز صادرات برای فناوری‌های دوگانه، معیارهای حقوق بشری مانند احتمال استفاده از فناوری برای سرکوب داخلی به‌عنوان یک عامل حیاتی در نظر گرفته می‌شود. مفهوم استفاده دوگانه در حقوق بشر بیانگر این واقعیت است که نوآوری تکنولوژیک به‌خودی‌خود خنثی نیست و هر دولت و شرکتی مسئول است که اطمینان حاصل کند ابزارهایی که برای پیشرفت ساخته شده‌اند، به ابزاری برای سرکوب تبدیل نشوند. به همین سبب استفاده دوگانه فراتر از یک طبقه‌بندی ساده از کالاها، یک الگوی ریسک حقوقی و اخلاقی است که نحوه تعامل حقوق بین‌الملل با پیشرفت‌های تکنولوژیک را تعریف می‌کند. این مفهوم بر عدم خنثی بودن فناوری‌هایی تمرکز دارد که قابلیت تسریع در نقض حقوق اساسی را دارند. اغلب این تکنولوژی‌ها برای مقاصد مشروع و مثبت ساخته می‌شوند. استفاده دوگانه زمانی محقق می‌شود که خریدار نهایی از قابلیت‌های فنی این محصولات برای هدف قرار دادن نامشروع افراد محافظت‌شده استفاده می‌کند. این شامل رهگیری ارتباطات وکلا، هک کردن تلفن‌های روزنامه نگاران یا ردیابی فعالان سیاسی به‌منظور سرکوب است.

تمرکز حقوق بشر بر قابلیت‌های ذاتی فناوری است. حتی اگر شرکت فروشنده اطمینان داشته باشد که فناوری او به‌دروستی استفاده خواهد شد، اگر آن فناوری قابلیت سوءاستفاده برای شکنجه یا قتل فراقضایی را داشته باشد، همچنان یک کالای دوگانه محسوب می‌شود. مفهوم استفاده دوگانه مسئولیت سنگینی را بر دوش بازیگران غیردولتی به‌ویژه شرکت‌های فناوری، قرار می‌دهد. شرکت‌های تولیدکننده فناوری‌های نظارتی یا سایبری موظف هستند که یک ارزیابی ریسک پیشینی انجام دهند که این مشمول ارزیابی ریسک کشور، ارزیابی ریسک نهایی استفاده‌کننده و ارزیابی ریسک محصول می‌شود. شرکت‌ها باید تعهدات قراردادی محکمی را اعمال کنند که شامل مجازات‌ها در صورت سوءاستفاده توسط مشتری باشد و حق بازرسی و لغو مجوز نرم‌افزار در صورت مشاهده نقض حقوق بشر را برای خود محفوظ دارند. در صورت شکست در اجرای این تعهدات، شرکت می‌تواند در نقض حقوق بشر مشارکت داشته باشد. این سازوکار قانونی تلاش می‌کند تا اطمینان حاصل کند که تجارت و نوآوری، منجر به آسیب حقوق بشری در نقاط دیگر جهان نشود.

اطلاعات زیان‌بار (در حوزه تسلیحات)



مفهوم اطلاعات زیان‌بار در حوزه تسلیحات (Weaponizable information) به طور تخصصی به دانش، داده‌ها، نرم‌افزارها یا راهنمایی‌هایی اشاره دارد که می‌توانند به طور مستقیم یا غیرمستقیم، منجر به تولید، تکثیر یا ارتقاء سلاح‌های کشتار جمعی یا ابزارهای مورد استفاده در نقض فاحش و سیستماتیک حقوق بشر شوند. این مفهوم اغلب در زمینه کنترل صادرات و مدیریت ریسک‌های ناشی از دسترسی آزاد به اطلاعات علمی مطرح می‌شود. اطلاعات زیان‌بار، نوعی خاص از استفاده دوگانه است، با این تفاوت که تمرکز آن بر دانش و داده‌های نامحسوس است، نه محصول فیزیکی که این مفهوم از دو منظر عمده حقوقی-امنیتی بررسی می‌شود. اطلاعات زیان‌بار شامل هر دانش فنی یا فرمول شیمیایی یا بیولوژیکی است که می‌تواند توسط یک بازیگر دولتی یا غیردولتی برای دور زدن رژیم‌های کنترل تسلیحات و توسعه سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی یا بیولوژیکی استفاده شود. مانند نرم‌افزار مدل‌سازی سیالات که برای طراحی سیستم‌های هوافضا تولید شده، اما می‌تواند برای شبیه‌سازی مراحل نهایی غنی‌سازی اورانیوم نیز به کار رود. همچنین اطلاعات زیان‌بار می‌تواند شامل دانش لازم برای ساخت یا ارتقاء ابزارهایی باشد که به طور خاص برای نقض حقوق مدنی و سیاسی استفاده می‌شوند. راهنمایی‌های دقیق برای تولید یا ارتقاء بدافزارهای هدفمند یا ابزارهای تجسس الکترونیک که برای هک و نظارت بر روزنامه‌نگاران، وکلا و مخالفان سیاسی استفاده می‌شوند، از دیگر نوع اطلاعات زیان‌بار هستند. همچنین اطلاعات مربوط به چگونگی ساخت و اجرای سامانه‌های فیلترینگ اینترنت در سطح ملی یا دیوار آتش بزرگ برای نقض آزادی بیان و دسترسی به اطلاعات نیز در این حوزه قرار می‌گیرند. مفهوم اطلاعات زیان‌بار یک تعارض هنجاری میان دو حق اساسی ایجاد می‌کند: حق بر علم و حق بر حیات. نظام‌های حقوقی تلاش می‌کنند تا با اعمال کنترل‌های دقیق و متناسب بر صادرات و انتشار صرفاً آن دسته از اطلاعات فنی که ریسک تبدیل به سلاح یا ابزار سرکوب را دارند، این دو حق را به تعادل برسانند. اعمال این محدودیت‌ها باید ضروری و متناسب با هدف مشروع حفظ امنیت و حقوق بشر باشد و نباید به بهانه‌ای برای سانسور یا محدودیت عمومی تحقیقات علمی تبدیل شود. در مورد اطلاعات زیان‌بار، دولت‌ها عمدتاً از مکانیزم‌های کنترل صادرات نامرئی استفاده می‌کنند، چرا که این اطلاعات از طریق ایمیل، وب‌سایت‌ها، مقالات علمی یا آموزش‌های تخصصی منتقل می‌شوند. انتقال داده‌های فنی و دانش به یک فرد خارجی در داخل مرزهای دولت صادرکننده یا ارسال الکترونیکی آن به خارج، به‌عنوان «صادرات» تلقی شده و مشمول مجوز می‌شود. دولت‌ها موظف هستند که ریسک حقوق بشری ناشی از انتشار این اطلاعات را ارزیابی کنند. اگر شواهد محکمی وجود داشته باشد که دانش فنی خاص به دست نهادهای امنیتی یا سابقه شکنجه یا گروه‌های تروریستی می‌رسد، باید انتشار آن اطلاعات را محدود سازند. مفهوم اطلاعات زیان‌بار، چالش تنظیم‌گری انتقال دانش در عصر دیجیتال و جهانی‌شدن است؛ جایی که فناوری و داده‌ها، همانند کالاها، می‌توانند به‌عنوان ابزاری برای نقض گسترده حقوق بشر به کار روند.

تعهدات بازدارنده

تعهدات بازدارنده (Deterrent obligations) به وظایف اثباتی دولت‌ها اشاره دارد که بر اساس آن‌ها، دولت موظف است نه تنها از نقض حقوق بشر توسط مأموران خود جلوگیری کند، بلکه تدابیر فعال و پیشگیرانه‌ای اتخاذ کند تا از نقض حقوق افراد توسط اشخاص ثالث جلوگیری نماید و تضمین کند که ناقضان تحت پیگرد قرار می‌گیرند و از تکرار نقض در آینده جلوگیری شود. این مفهوم به طور تخصصی از تعهدات سلبی متمایز می‌شود که صرفاً دولت را از دخالت و نقض حقوق افراد منع می‌کند. تعهدات بازدارنده ریشه در دکترین‌های کلیدی حقوق بین‌الملل، به‌ویژه در رویه دیوان اروپایی حقوق بشر و دیوان بین‌المللی دادگستری دارد و دو بعد اصلی را در بر می‌گیرد. دولت‌ها باید چارچوب قانونی و عملیاتی لازم را برای حفاظت از افراد در برابر نقض‌های خاصی که توسط اشخاص ثالث یا حتی محیط ایجاد می‌شود، فراهم کنند. دولت‌ها باید تدابیر منطقی برای جلوگیری از قتل‌های قابل‌پیش‌بینی، خشونت‌های مبتنی بر جنسیت و خطرات جدی زیست‌محیطی اتخاذ کنند. همچنین دولت باید با تعیین استانداردها و مقررات، از دسترسی افراد به مواد خطرناک یا آسیب‌های بهداشتی ناشی از فعالیت‌های صنعتی جلوگیری کند. چنانچه نقض جدی حقوق بشر در جامعه‌ای رخ دهد، دولت بایستی یک تحقیق سریع، بی‌طرفانه، کامل و علنی را آغاز کند تا حقایق مشخص شود و مسئولان شناسایی شوند و اطمینان حاصل کند که ناقضان حقوق، صرف‌نظر از جایگاهشان، تحت پیگرد قانونی قرار گرفته و در صورت اثبات جرم، به مجازات متناسب می‌رسند. عدم انجام تحقیق و پیگرد مؤثر، خود به‌نوعی نقض حقوق بشر محسوب می‌شود، زیرا به فرهنگ فرار از مجازات دامن می‌زند و به طور ضمنی، چراغ‌سبز برای نقض‌های آتی صادر می‌کند؛ بنابراین، تعهدات بازدارنده تضمین‌کننده عدم تکرار هستند. این تعهدات در مورد فاحش‌ترین نقض‌های حقوق بشر که نیاز به تضمین‌های قوی‌تری دارند، به‌طور جدی اعمال می‌شوند. ممنوعیت شکنجه یک قاعده آمره است. تعهد بازدارنده دولت‌ها در اینجا به معنای اطمینان از عدم پذیرش شواهد حاصل از شکنجه در دادگاه و تعلیق فوری هر مأمور متهم به شکنجه و پیگرد وی است. اگر مأموران دولتی در استفاده از زور مرتکب کشتار غیرقانونی شوند، تعهد بازدارنده ایجاب می‌کند که نهادهای مستقل در مورد آن تحقیق کنند تا از پنهان‌کاری و همدستی سازمانی جلوگیری شود. در برخی موارد، تعهدات بازدارنده دولت‌ها می‌تواند فراتر از مرزهای ملی آن‌ها گسترش یابد، به‌ویژه زمانی که فعالیت شرکت‌های تابع آن‌ها ممکن است به نقض حقوق بشر در خارج از کشور منجر شود. دیوان‌های بین‌المللی حقوق بشر، این تعهدات را نه به‌عنوان الزام به جلوگیری مطلق از هرگونه نقض، بلکه به‌عنوان «وظیفه تلاش و اقدام» تلقی می‌کنند. به بیان تخصصی‌تر، تعهدات بازدارنده به معنای انتقال قاعده حقوقی از سطح نظری به سطح تضمین‌های عملی و نهادی است تا حمایت مؤثر از حقوق بشر در عمل تحقق یابد.

